

سید جعفر شهیدی

زبان و ادبیاتِ فارسی را دریابید*

به یقین برای بحث دربارهٔ زبان و ادبیات فارسی هیچ مجلسی و هیچ سرزمینی بهتر از این مجلس و مناسبتر از این شهر نیست (۱۳۰۲ تا ۱۳۰۳).
 علوم انسانی آموزندهٔ زبان فارسی، و گنجور ذخایر ادبی ایران، سرزمین خراسان منشاء زبان دری، شهر طوس دربرگیرندهٔ کالبد زنده‌کنندهٔ عجم و افکنندهٔ تخم سخن پارسی و برپا دارندهٔ کاخ ادب و افتخار ایران.

استادان ارجمند! برادران دانشجو! در عصر ما ادبیات فارسی و زبان دری دوره‌ای سخت بحرانی را می‌گذرانند. شاید در طول بیش از هزار و چند صد سال که از عمر این زبان می‌گذرد هیچگاه باخطر (و بلکه خطرانی) چنین سخت روبرو نبوده‌است. خطرهایی که موجودیت آن و فرهنگ وسیع و انسانی را که این زبان تعبیرکنندهٔ آنست، تهدید می‌کند.

اگر علاقمندان به حفظ تمدن و فرهنگ ایران و زبانی که ترجمان این تمدن است کوششی سریع و همه‌جانبه نکنند، معلوم نیست نیم قرن دیگر - و بلکه زودتر از نیم قرن - زبان فارسی به چه صورت درآید. شاید قالبهایی از کلمات بوام گرفته از ملتهای گوناگون، بارو ابطی که روزگاری

* متن سخنرانی در دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی مشهد.

رنگ ایرانی داشته است ، بیان‌دارندهٔ آداب و سنتی غیر ایرانی ، آنهم ناقص و نارسا .

تعداد مشکلاتی که زبان فارسی و ادبیات فارسی در عصر ما با آن روبروست هرچند کم نیست ولی می‌توان آنها را طبقه‌بندی کرد و به چند دسته درآورد . آنچه از همه مهمتر و خطرناکتر است اینکه : موجی هولناک و بنیان‌ریز از سالیان پیش برخاسته است - از یک قرن پیش و شاید پیش‌تر - می‌کوشد تا قالب و مفهوم زبان دری را از میان ببرد نه از آنجهت که مفردات و ترکیبات آنرا دوست نمی‌دارد ، بلکه با آن چیز دشمن است و یا آنچیز را نمی‌خواهد که در طول دوازده قرن به‌شرف یا به‌نظم در قالب الفاظ این زبان ربخته شده است . از نخستین سند مکتوب که از این زبان در دست داریم تا آنچه پیش از جنگ دوم جهانی فراهم آمده است يك عنصر بخوبی تجلی می‌کند و آن روح تمدن عالی اسلام ، آمیخته به سنن و آداب ایرانی است .

از تاریخ ابوعلی بلعمی و اندرزنامه عنصرالمعالی و نظام‌الملک طوسی و اشعار عرفانی سنائی و عطار و مولوی و داستانهای نصرالله منشی و محمدبن غازی ملطیوی گرفته تا آثار نویسندگان عصر ما با همه اختلافی که در موضوع باهم دارند ، وحدت گونه‌ای می‌توان دید و آن تعلیمات اسلامی است که با درآمیختن با آداب مردم این کشور و اعمال ذوق دانشمندان این سرزمین تلطیف شده و دنیاپسند گردیده است و به نام تمدن اسلامی ایرانی خوانده می‌شود . آن موج نمی‌خواهد این مانع را در مقابل خود ببیند .

دشمنی با این تمدن و سنتهای هزار و چندساله یا ناخشنودی از آن ، در قرن ما (قرن چهاردهم هجری) در قیافه‌های گوناگونی پدیدار شده و هر لحظه به شکلی درآمده است . تا بهتر مردمان را بفریبد .

گاهی بصورت نابکار دانستن گفته‌های سعدی و ناسازگاری آن با پیشرفت زمان، زمانی در لباس خراباتی و لاابالی نشان دادن حافظ گاهی در لفافه تقلیدی خواندن شعرهای گذشتگان، نارسائی خط فارسی، آمادگی نداشتن زبان فارسی برای تعبیر از مفاهیم علمی و خرده‌گیریهائی از این قبیل.

در طول این مدت کسانی از روی خوش‌باوری باین سازها هم‌آوازی کرده و می‌کنند، بی‌آنکه نیت بدی داشته باشند، اما اگر بدانند گرداننده تعزیه کیست و چرا مرثیه‌سرایی می‌کنند بی‌گمان از گفته خود برمی‌گردند. مشکل دیگر طرز تفکر يك دسته از دلبستگان و خدمتگزاران این فرهنگ است که در عین خلوص نیت و علاقه وافر به زبان و فرهنگ خود به‌هیچ‌رو عدول از سنتهای گذشته را جایز نمی‌شمارند، و بی‌آنکه برای تطور ضروری زبان و ادبیات سهمی قائل باشند از مرز دوره‌های پیش‌گامی این‌سوتر نمی‌نهند و با هر پیشنهاد اصلاحی فقط بخاطر آنکه سنت گذشته‌گان با آن موافق نیست مخالف‌اند. میزان کمال در ادب و زبان فارسی نزد اینان توانائی بر خواندن «دره نادره» و «تاریخ معجم» و حل غوامض اشعار خاقانی شیروانی و نظامی گنجوی است.

مشکل دیگر، گروهی است که زبان ملی خود را درست نیاموخته بحکم ضرورت زندگی بایکی از زبانهای اروپائی آشنا شده‌اند، گسترش و هماهنگی آن زبان بانیازمندیهای روز از یکسو و ناآشنائی اینان به زبان خود از سوی دیگر، عقده حقارت را در آنان پدید آورده است و چنان می‌پندارند که اگر زبان فارسی روزی در شمار زبانهای زنده بوده است، امروز آن دوران را پشت سر نهاده و در این عصر متناسب با پیشرفت زمان نیست. اندوخته‌ای را هم که از نظم و نثر دارد اگر دارای اثر هنری

باشد جای آن قفسه کتابها و جعبه آئینه نمایشگاههاست و درخور درس دادن در مدرسه‌های متوسطه و عالی نیست.

مشکل دیگر اکثریتی است که هرچند درس خوانده‌است اما قدرت تجزیه و تحلیل مطالب را آنچنان ندارد که باسانی سره را از ناسره و حق را از باطل بشناسد، و در نتیجه مواد خامی برای آن سه‌دسته دیگر است. نتیجه این تضادها اینست که در عصر ما این صفوف مختلف در یک جبهه باهم همکاری می‌کنند، و محصول این همکاری حمله به زبان و ادبیات فارسی (بخصوص آنچه امروز در مدارس متوسطه و عالی به نام زبان و ادبیات تدریس می‌شود)، متهم ساختن معلمان فارسی به سهل‌انگاری یا وظیفه‌نشناسی و متهم ساختن دانش‌آموزان و دانشجویان این رشته به بی‌سوادی است.

در چنین محیطی شگفت نیست که زبان فارسی، معلم زبان فارسی، دانش‌آموز زبان فارسی و دانشجوی ادبیات فارسی و فارغ‌التحصیل زبان و ادبیات فارسی تحقیر شود. لیسانسیه ادبیات را به حساب نگیرند و تا آنجا در تحقیر این علم و طالبان آن بکوشند که این «قضاوت نامنصفانه» بصورت اصل مسأله درآید که: «دیپلمه‌های ادبی از دیگر رشته‌ها بی‌استعداد تنبل‌تر، و دیرآموزترند» و کسی هم نپرسد که حکم کلی وقتی درست است که پس از آمارگیری دقیق بیش از پنجاه درصد موافق حکم باشد، آیا در مورد فراگیرنده‌های زبان و ادب فارسی چنین آمارگیری بعمل آمده‌است؟

باز اگر می‌گفتند آنان که استعدادی دارند بحکم ضرورت زندگی بدنبال رشته‌ای می‌روند که آب و نانی داشته باشد و آنان که بحکم اجبار رشته‌های برخلاف میل خود را انتخاب می‌کنند، عقب‌مانده‌ترند، شاید، وجهی داشت.

با چنین دشواریها شگفت نیست اگر زبان فارسی که (در گذشته نزدیک یعنی روزگاری که باعصر ما فاصله درازی ندارد) از کنار کوههای اورال تا سرزمین هند و از ماورای چین تا شبه جزیره‌های عربستان و بالکان گوینده و علاقمند داشت در سرزمین خود و کشور خود بزوال و نابودی تهدید شود.

شاید هم اکنون که این مطلب را گفتم در ذهن بعضی از شما بگذرد که زبان فارسی در شبه قاره هند بدنهای فتوحات غزنویان گسترش یافت و در آسیای صغیر کشورگشایی سلجوقیان سبب رواج آن گردید و در چین و آسیای مرکزی رابطه بازرگانی آنرا بدانجا کشاند و خلاصه آنکه در آن عصر زبان فارسی پشتوانه سیاسی یا تجاری داشت ولی در طول چند قرن چون بتدریج نیروهای حمایت کننده خود را از دست داد طبعاً پیشرفت آن متوقف شد و سپس عقب‌نشینی کرد.

* * *

ولی توجه داشته باشید که این قضاوت هنگامی درست و قابل قبول است که بحث ما درباره زبان سیاسی یا اقتصادی باشد. اما وقتی می‌خوانیم خاقانی شیروانی قصائد خود را در حرمین می‌خواند و بسیار کسان از آن نسخه بر می‌داشتند یا طالب علمی در جامع کاشغر از شعر سعدی می‌پرسد یا ابن بطوطه گزارش می‌دهد که در چین مطربان شعر فارسی را در زورق زمزمه می‌کردند، آنجا دیگر لشکرکشی محمود یا قدرت الب ارسلان نبوده است، آنجا معانی بلند و مضامین دلنشین و تعالیم انسانی که در خلال کلمات این شاعران خفته بود مردمان را به خواندن و ازبر ساختن آن می‌انگیخت. ساده‌تر بگویم زبان قومی را شاید بزور و یا بحکم ضرورت برای مدتی و یا همیشه بتوان بر مردمی تحمیل کرد، اما ادبیات با دل سرو

کار دارد و در دل فقط يك قدرت حکومت می‌کند و آن عشق است. آنچه سخنان سعدی و حافظ و موی را جهان‌پسند کرده است، رابطه قلبی و رشته معنوی است که انسانها را با یکدیگر می‌پیوندد.

از مشکلات معنوی که بگذریم نوبت به گرفتاریهای صوری می‌رسد. مشکل قالب زبان در عصر ما، روشن‌تر بگوییم الفاظی که در عصر ما برای تعبیر از معانی بخدمت گمارده می‌شود. چنانکه همه می‌دانیم لغت در گفتگو یا نوشتن واسطه‌ای است برای تعبیر از مفهوم می‌که حدود و کمیت آن به نسبت نیازمندی و اندک یا بسیار بودن مفهوم تغییر می‌کند. بنابراین لغت هم دورانی دارد مانند هر موجود دیگری می‌زاید، می‌بالد و سپس می‌میرد.

در عصر ما بحکم ضرورت و بخاطر رابطه روزافزونی که بین کشور ما و ممالک غربی موجود است هر سال صدها مفهوم از آن کشورها با معانی غیر ایرانی وارد زبان فارسی می‌شود و در داخل این زبان جا باز می‌کند. معادل‌گزیدن برای آن مفاهیم که در زبان فارسی سابقه ندارد کاری نیست که از عهده ما معلمان برآید و جای آن نیست که در این مجالس درباره آن سخنی بگوییم، اما جای تأسف است که ناآشنایی و شاید بی‌علاقه بودن بسیاری از ما سبب شده است که بتدریج صدها کلمه فرنگی در گفتگوی ما جا باز کند و جزء زبان گردد با آنکه معادل فارسی آن از دیرباز در این زبان انتخاب شده و یا وجود داشته است.

کلماتی مانند: انکدت، اتیکت، اکازیون، انگسترن، انترن، انفرماسیون، آوت، پلان، ترافیک، جک، دراگ استور، راکسیون، رسپسیون، کوکتیل، ماکت... از رادیو و روی تابلوها و صفحه‌های روزنامه و تلوویزیون به نامه‌های اداری و کتابهای درسی راه یافته است کوشش ما و شما معلمان

فارسی در مبارزه با این لغتها شاید به نتیجه برسد .
 اگر همتی کنیم خود این لفظها را در گفته‌ها و نوشته‌ها مان نیاوریم ،
 اگر رغبت فارسی خواندن و فارسی نوشتن در شاگردان خود پدید کنیم ،
 اگر بانان بیاموزیم که زبان فارسی کم و کاستی از زبان فرنگی ندارد، دور
 نیست که اندک اندک نتیجه بگیریم .

دوستی دارم که خود استاد فارسی و فارسی نویسنده فصیحی است و
 از بعضی نوشته‌های آشفته و آمیخته امروز رنج می‌برد، می‌گفت نزد مدیر
 روزنامه‌ای گله کردم که چرا به چنین نویسنده‌ها رخصت می‌دهند که این
 جمله‌های غیر فصیح و نادرست را بنویسند . آن مدیر روزنامه در پاسخ
 من گفت گله را من باید از شما بکنم که چرا شاگردان فارسی‌ندان از زیر
 دستان بیرون می‌آید .

* * *

درس گفتن در مدرسه‌های متوسطه نیز خود مشکل دیگری در راه
 آموختن زبان فارسی است . معلمان دبیرستان ناچار باید کتابهایی را که
 وزارت آموزش و پرورش تعیین کرده است به دانش‌آموزان درس بدهند .
 بعضی از این کتابها که از روی آن درس می‌دهیم نه برای آموختن زبان
 مناسب است و نه برای تدریس ادبیات فارسی کفایت می‌کند . زبان فارسی
 یعنی زبانی که مفهومی واقعی را (که در زندگی با آن سروکار داریم و از آن
 ناگزیریم) دربر دارد این مفهومیها در قالب کلماتی ریخته می‌شود که مردم
 عین آن یا شکسته آنرا برای تعبیر از آن مفهوم بکار می‌برند و با صورت و
 معنی آن آشنایی کامل دارند؛ یعنی آنچه شاگرد متوسطه را توانا می‌کند که
 وقتی کتابی ساده را خواند معنی آنرا بی‌زحمت و با کمتر مراجعه به کتاب
 لغت بداند و قریحه‌ای در وی پدید آورد که هرگاه خواست مطلبی را از

ذهن به روی کاغذ بیاورد و یا در محلی بگوید ، کلمات و جمله بندی آن برای ادای مقصود او کافی باشد و این زبان را هر دانش آموز در س خواننده ای باید بداند . اما ادبیات فارسی جنبه هنری دارد و آن خاص طبقه ای معین است . برای کسانی است که این رشته هنری را می گزینند: آنجا باید ادبیات بمفهوم وسیع آن از نثر و نظم و نمونه های مختلف هریک و علت تطور هر رشته از آن تحلیل و بررسی شود . قطعه هایی از شعر و نثر پراکنده و بی ارتباط بیکدیگر کنار هم نهادن بی آنکه هدفی مشخص داشته باشد ، نه برای آموختن ادبیات فارسی بحدی که خورد می خورد و نه برای درس دادن زبان فارسی . بخصوص که می دانیم مطالب همین کتابها را هم از آغاز تا پایان درس نمی دهند و گاه معلمی در سال تنها به درس دادن چند صفحه یا تفسیر چند بیت بسنده می کند .



پس از عرض این گزارش که یقین دارم تعبیری بود از آنچه در ذهن بیشتر شما دوستان عزیز است ، می خواهم از این گفتار و از این جلسه نتیجه ای بگیرم ، شما دوستان دانشجو ، آنان که رشته ادبیات فارسی را می خوانید دیر یا زود مستقیماً تدریس زبان و ادبیات را در یکی از مدارس متوسطه یا ان شاء الله در مدارس عالی بعهدده خواهید گرفت و آنان که رشته های غیر ادبی را می گذرانند غیر مستقیم با زبان فارسی سروکار خواهند داشت و در آموختن آن ب دیگران بهمین نسبت شریک خواهند بود . سرنوشت این زبان هر چند در محیطی محدود باشد در دست شما خواهد آمد . شما دیر یا زود با این مشکلات که بر شمردم روبرو خواهید شد . باید از آنها نهراسید و به اندازه توانایی این گروه ها را با حسن تدبیر بگشایید و زبان فارسی را چندانکه می توانید از این آشفتگی و هرج و مرج رها سازید و از

مضمحل شدن آن مانع شوید. استادان و معلمان که پیش از ما بودند وظیفه خود را انجام دادند خدای بزرگ روانشان را شاد دارد و بآنان اجر دهد.

این نر می و روانی نسبی که در نشر فارسی پس از عصر مشروطیت پدید آمد و تا حدود نیم قرن دوام یافت نتیجه زحمات معلمان دارالفنون، دارالمعلمین عالی، دانشسرای عالی و دانشکده ادبیات است. وقتی به کلاس درس می رویم باید بدانیم که فارسی درس دادن (چه زبان فارسی و چه ادبیات فارسی) مانند هر درس دیگر هدفی دارد. پس نباید زبان را با ادبیات آمیخت باید هر یک را تا آنجا دنبال کرد که ما را بدان هدف برساند. این کار بایستی ۵ سال پیش می شد ولی بقول معروف از هر جای ضرر برگردیم منفعت است.

چنانکه اشاره کردم زبان و لغت وسیله ای است که مفهومی را از ذهنی به ذهن دیگر انتقال می دهد و وسیله هر چه ساده تر باشد بهتر است. شما دوستان عزیز که در طول تحصیلات دانشکده با سبک و تحول ادبیات فارسی آشنا شده اید می دانید آن دسته از نوشته ها و کتابها که از قرن چهارم تا پایان نیمه اول قرن هفتم هجری در دست داریم به زبان ساده یعنی نزدیک به زبان گفت و شنود مردم نوشته شده است البته حساب نظم و نثر فنی را باید از این سیر طبیعی جدا کرد. قصیده های عنصری، معزی، انوری، ابیوردی، خاقانی شروانی، منظومه های نظامی گنجوی، و نثر نصرالله منشی، سعدالدین و راوینی و محمد بن غازی ملطیوی را کنار می گذاریم. هنرمندانی که این آثار برجسته را فراهم آورده اند برای عامه مردم شعر نمی سرودند و نثر نمی نوشتند. کالای آنان برای عرض در محضر طبقات برجسته فراهم می آید و می دانیم که در چنان عصر این طبقات در همه چیز حتی در وسیله تعبیر از مقصود، با دیگر مردم فرق داشتند و دیدیم که با از میان رفتن این

دسته خاص - یعنی طبقه‌ای که خریداران آن آثار بودند - آن نوع هنر نیز منسوخ شد و آنچه در دوره‌های پس از صفویه بدان سبک پدید آمد تقلیدی ناقص بود و در بعضی موارد فاقد هرگونه آثار هنری .

* * *

حالا به مرحله دوم می‌رسیم. وقتی تشخیص دادیم که چه می‌خواهیم بیاموزیم نوبت به آن می‌رسد که چگونه آنرا بیاموزیم. این مرحله‌ای حساس است و گمان می‌کنم علت سرخوردگی گروهی از دانش‌آموزان زبان فارسی از اینجاست. ممکن است معلم عیب کار را ناشی از کتاب درسی بداند بنظر بنده کتاب درسی خوب نوشته شده باشد یا بد چندان اثری در پیشبرد غرض معلم نخواهد داشت. اگر دوستان ما سعی کنند که نخست ذوق شاگردان خود را در زمینه مطالعات بیازمایند آنگاه برای هر دسته از آنها کتابی موافق ذوق آنان بشرط آنکه با نثر خوب و صحیح نوشته شده باشد و موجب بدآموزی نگردد برگزینند و شاگردان را موظف کنند که در هر هفته‌ای یا ماهی به هنگام فراغت کتابی را بخوانند و سپس خلاصه آنرا در کلاس برای معلم بازگو کنند شاگرد را در دو زمینه یاری کرده‌اند: یکی تقویت قوه درک معنی و دیگری ایجاد ملکه تقریر و انشاء در وی. به موازات این کار باید شاگردان را با خلاصه‌ای از متنهای فصیح نوشته استادان گذشته و معاصر بشرط آنکه در آنها معنی فدای لفظ و صناعات لفظی نشده باشد آشنا کنند. در این باره مجال سخن فراوانی است بیش از این وقت شمارا نمی‌گیرم، گمان می‌کنم اگر ما معلمان همتی کنیم و این اصول را که گفتم رعایت کنیم بطور غیرمستقیم بسیاری از آشفتگیها و نابسامانیها از بین خواهد رفت.